



Anthony Kenny and Metaphorical Religious



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Ghadiri H.

Department of Philosophy of Religion, Faculty of Philosophy, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

ABSTRACT

Anthony Kenny develops a theory on religious language as follows: Firstly, a metaphor consists of using a word in a language game that is not its home; secondly, a word belongs to a language game if either the input to the game or its output involves contact with the word's object; thirdly, God does not belong to any language game. Thus, all uses of the 'God' are irreducibly metaphorical. Michael Scott proposes three objections to this theory: 1) Kenny's criterion for words belonging to a language game is implausible. 2) it could be satisfied. 3) In some sentences, both the subject and predicate are religious expressions, so, the use of 'God' in these sentences is not metaphorical. Relying on Kenny's account of the ineffability of God, in this paper, I shall introduce the 'longitudinal otherness' and argue on behalf of Kenny against Scott's objections. However, I shall show that Kenny's idea is objectionable.

Keywords Ineffability; Irreducible Metaphor; Longitudinal Otherness; Anthony Kenny; Michael Scott; Language-Game

How to cite this article

Ghadiri H. Anthony Kenny and Metaphorical Religious Language. Philosophical Thought. 2023;3(2-3):215-224.

*Correspondence

Address: Faculty of Philosophy, University of Religions, Imam Sadiq Street, Pardisan, Qom, Iran. Postal Code: 3749113357

Phone: +98 (25) 32802610

Fax: +98 (25) 32802610

hamed.ghadiri@urd.ac.ir

CITATION LINKS

[Alston WP; 1989] Divine nature and human language: Essays in philosophical theology [Alston WP; 2005] Religious language. In Wainwright WJ editor. The Oxford handbook of philosophy of religion [Kenny A; 2006] Wittgenstein [Kenny A; 2005] The unknown God. Agnostic essays [Kripke SA; 1993] Naming and necessity [Marion JL ; 1991] God without Being [Scott M; 2013] Religious language

Article History

Received: April 27, 2023

Accepted: August 20, 2023

ePublished: September 11, 2023

آنتونی کنی و زبان دینی استعاری

حامد قدیری *

گروه فلسفه دین، دانشکده فلسفه، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

چکیده

آنتونی کنی با اخذ مفهوم «بازی زبانی» از ویتگنشتاین، نظریه‌ای در باب زبان دینی می‌پروراند: اولاً استعاره یعنی اخذ کلمه از یک بازی زبانی و استعمال آن در بازی زبانی دیگر؛ ثانیاً ملاک تعلق کلمه به یک بازی زبانی برهم‌کنش کاربران با مابازای آن کلمه است؛ ثالثاً ما با خدا برهم‌کنشی نداریم. بنابراین هر نوع استعمال کلمه «خدا» استعاری است. مایکل اسکات سه نقد بر این نظریه وارد می‌کند: ۱. شرط کنی برای تعلق کلمه به یک بازی زبانی غیرقابل دفاع است؛ ۲. نوعی تماس با مابازای کلمه «خدا» متصور است. ۳. در برخی جملات موضوع و محمول دینی‌اند و استعمال «خدا» در این جملات استعاری نیست. در این مقاله به استناد به بیان‌ناپذیری کنی، مفهوم «غیریت طولی» معرفی و براساس آن به نقدهای اسکات پاسخ داده می‌شود. اما چون مفهوم بازی زبانی حد استعلایی فعالیت‌های زبانی است، می‌توان رویکرد آنتونی کنی را به چالش کشید.

کلیدواژگان: بیان‌ناپذیری، استعاره فروکاست‌ناپذیر، غیریت طولی، آنتونی کنی، مایکل اسکات، بازی زبانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۷	*نویسنده مسئول: hamed.ghadiri@urd.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۹	آدرس مکاتبه: قم، پردیسان، خیابان امام صادق ^(ع) ، دانشگاه ادیان و مذاهب، دانشکده فلسفه
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰	تلفن محل کار: ۰۲۵۳۲۸۰۲۶۱۰؛ فکس: ۰۲۵۳۲۸۰۲۶۱۰

مقدمه

زبان دینی یکی از حوزه‌های فلسفه زبان است که به چگونگی سخن‌گفتن از خدا می‌پردازد. یکی از مسایل این حوزه مساله‌ای معناشناختی است که حول محور این پرسش شکل می‌گیرد: «معنا و مفهوم صفات حمل‌شده بر خدا چیست و چگونه مشخص می‌شود؟» وجه مساله‌خیز این پرسش از تعارض بدوی میان دو فرض ایجاد می‌شود: یکی آنکه ظاهراً زبان، به‌طور کلی، ابزاری بشری است که معنا آن در تعاملات بین‌انسانی به دست می‌آید. دیگری آنکه خدا علی‌الادعا موجودی متعالی از موجودات دیگر است و شأنی بالکل متفاوت نسبت به آنها دارد. بدین‌ترتیب، تبیین معناشناختی صفات حمل‌شده بر خدا باید به‌گونه‌ای باشد که اولاً مفهوم این صفات عیناً همان مفهوم مستعمل در مورد انسان‌ها نباشد (تا دچار محذور تشبیه و انسان‌وارانگاری خدا بشویم) و ثانیاً چنان متباین از مفهوم مستعمل در مورد انسان‌ها نباشد که به‌دست‌آوردن آن برای انسان‌ها ممنوع گردد (تا دچار محذور معرفت‌ناپذیری نسبت به خدا بشویم).

به‌عنوان مثال، برخی از راه‌حل‌های سنتی برای این مساله نظریه تمثیلی آکوئیناس یا نظریه تشکیک وجود صدرایی است. علاوه بر این، دسته‌ای از نظریه‌ها نیز وجود دارند که تلاش می‌کنند با اتکا به تفاوت دلالت حقیقی و استعاری واژه‌ها این مساله را حل کنند؛ بدین‌نحو که تفاوت استعمال واژه در ساحت بشری و استعمال همان لفظ در ساحت الهی را از جنس تفاوت استعمال حقیقی و استعمال استعاری می‌دانند که عیناً یکی نیستند اما غلقه و پیوندی میان این دو معنا وجود دارد که مهم‌ترین غلقه همانا نحوی از «شباهت» است (گفتنی است که برخی محققان معتقدند که نسبت میان استعمال بشری و استعمال الهی (از یک‌سو) و استعمال حقیقی و استعمال استعاری (از سوی دیگر) برعکس است؛ بدین‌ترتیب که معنای حقیقی واژگان و محمول‌ها بر خدا حمل می‌شود و ما بنا به معانی مجازی و استعاری آنها را بر اموری غیر از خدا حمل می‌کنیم.

یکی از نظریات استعاری، برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر آنتونی کنی است که بر مفهوم «بازی زبانی» استوار است. اجمالاً آنتونی کنی در این نظریه معتقد است که واژه «خدا» به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق ندارد که در نتیجه، اولاً سخن‌گفتن از خدا به کلی استعاری خواهد بود، ثانیاً هیچگاه نمی‌توان این استعاره‌ها را به گفتار حقیقی درباره خدا فروکاست. مایکل اسکات با نقد رویکرد کنی در قبال مفهوم بازی زبانی و عدم تعلق واژه «خدا» به بازی‌های زبانی، برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر او را رد می‌کند. در این مقاله استدلال خواهد شد که می‌توان با نگاهی همدلانه به مؤلفه‌های نظری کنی، تبیینی از آن ارائه کرد که از نقد اسکات جان به در برد.

در این راستا، در گام نخست ابتدا برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر کنی به تفصیل توضیح داده می‌شود. سپس نقدهای اسکات بر آن را گزارش می‌کنم و دست آخر، تلاش می‌شود براساس مؤلفه‌های نظری کنی پاسخی برای این نقدها فراهم کنم. داعیه کلی مقاله در همین‌جا به پایان می‌رسد اما در پایان، نقد دیگری بر آرای کنی را به نحو/جمال مطرح خواهم کرد؛ نقدی که شاید بتواند سرآغاز پژوهشی دیگر در ادامه این پژوهش باشد.

آنتونی کنی و زبان دینی؛ برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر

آنتونی کنی رویکرد خود در قبال زبان دینی را با تأمل در باب مفهوم خدا آغاز می‌کند [Kenny, 2005]. او معتقد است که استدلال‌های له وجود خدا عمدتاً تلاش می‌کنند خدا را اجمالاً در ساحتی خارج از ساحت بشری قرار بدهند. برای مثال، استدلال‌های جهان‌شناختی (و غایت‌شناختی) از امری لازم‌التبیین آغاز می‌کنند و دست آخر نشان می‌دهند که تبیین آنها در سطح همین امور لازم‌التبیین میسر نیست؛ پس برای تبیین آنها به امری ورای این سطح نیاز داریم (در استدلال‌های جهان‌شناختی، وجود ممکن‌الوجودها به تبیین نیاز دارد که دست آخر به واجب‌الوجود- یعنی امری ورای ممکن‌الوجودها- منتهی می‌شود. در استدلال‌های غایت‌شناختی، نظم و غایت‌مندی جهان به تبیین نیاز دارد که دست آخر به ناظمی - طبق ادعای کنی - ورای جهان متوسل می‌شود). بدین‌ترتیب، خدا به لحاظ تبیینی باید در ساحتی متعالی قرار بگیرد تا بتواند امور لازم‌التبیین را تبیین کند. اما در استدلال هستی‌شناختی (از جمله استدلال آنسلم که "خدا را چیزی که فراتر از آن قابل تصور نیست توصیف می‌کند") خدا به لحاظ مفهومی ورای قوت مفهوم‌پردازی بشر قرار می‌گیرد و اصطلاحاً بیان‌ناپذیر (ineffable) است. اما همین‌جا برای این نوع تعالی مشکلی پدید می‌آید: از یک‌سو، او را مفهوماً متعالی در نظر گرفته‌ایم اما از سوی دیگر، توصیفی از او ارائه داده‌ایم که در واقع به مفهوم‌کشاندن آن است.

راه‌حل کنی برای این مشکل تفکیک بین دو نوع بیان‌ناپذیری است: بیان‌ناپذیری حقیقی و بیان‌ناپذیری استعاری. بنا به ادعای کنی، می‌توان گفت که خدا بیان‌ناپذیر حقیقی است؛ اما به لحاظ استعاری، بیان‌پذیر است؛ بدین‌ترتیب هرچند نمی‌توانیم بالحقیقه از او سخن بگوییم، می‌توانیم بالاستعاره توصیفش کنیم.

کنی [Kenny, 2005] می‌کوشد این رأی خود را با اتکا به ابزارهای زبانی توجیه و مستدل کند. در این راستا، مفهوم «بازی زبانی» را از ویتگنشتاین اخذ می‌کند و در دو گام، آن را به حوزه زبان دینی بسط می‌دهد. اجمالاً ابتدا بر پایه این مفهوم، نظریه‌ای در باب استعاره می‌پروراند و سپس نشان می‌دهد که طبق این نظریه استعاره، نمی‌توان از خدای علی‌الادعا متعالی به نحو حقیقی سخن گفت و هر سخنی درباره او استعاری خواهد بود.

اما تفصیل گام اول، همان نظریه کنی در باب چیستی استعاره است. این نظریه خود حاوی دو جزء است. در جزء اول، کنی تعریفی از استعاره ارائه می‌کند: استعاره عبارت است از اخذ یک کلمه از یک بازی زبانی و استعمال آن در یک بازی زبانی دیگر [Kenny, 2005: 17]. در اینجا، برای سهولت بحث، می‌توانیم بر پایه این تعریف کنی، بازی‌های زبانی را نسبت به کلمات به دو دسته بازی‌های زبانی موطن و بازی‌های زبانی

بیگانه تقسیم کرد: بازی زبانی موطن یک کلمه بازی زبانی‌ای است که آن کلمه به آن تعلق دارد و بازی زبانی بیگانه نسبت به یک کلمه بازی زبانی‌ای است که آن کلمه به آن تعلق ندارد (هر چند ممکن است در آن استعمال شود). بدین‌ترتیب، بیان دیگر برای تعریف کنی از استعاره این است: اخذ یک کلمه از یک بازی زبانی موطن و استعمال آن در یک بازی زبانی بیگانه (این تعبیر فارغ از صحت و سقم‌شان با ریشه لغوی «استعاره» آن‌گونه که در ادبیات سنتی ما به کار می‌رود نیز همخوان است؛ چه اینکه طبق این تعریف، چیزی از جایی «به عاریت گرفته شده» و در جای دیگری به کار رفته که به آن تعلق ندارد).

اما طبعاً این پرسش پیش می‌آید که (عدم) تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی به چه معناست. همین پرسش ما را به جزء دوم نظریه استعاره کنی می‌رساند. طبق این جزء، کلمات زمانی در بازی‌های زبانی معمول به کار می‌روند که ورودی آن بازی (تجربه ما از امور) یا خروجی آن (تأثیر ما بر امور) مشتمل بر تماس با مابازای آن کلمه باشد [Kenny, 2005: 40]. به عبارت دیگر، ملاک تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی برهم‌کنش با مابازای آن کلمه در ورودی‌ها و خروجی‌های آن بازی زبانی است.

بدین‌ترتیب، می‌توان کلیت نظریه کنی درباره استعاره را این دو مؤلفه دانست: (۱) استعاره عبارت است از اخذ یک کلمه از یک بازی زبانی و استعمال آن در یک بازی زبانی دیگر. (۲) ملاک تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی همانا برهم‌کنش کاربرانه با مابازای آن کلمه در ورودی‌ها و خروجی‌های آن بازی زبانی است. تا اینجا نظریه کنی درباره چیستی استعاره توضیح داده شد.

اما تفصیل گام دوم کنی: او در این گام معتقد است که برپایه قول به متعالی‌بودن خدا، او نه متعلق تجربه ما واقع می‌شود و نه می‌توانیم بر او تأثیر بگذاریم؛ به عبارت دیگر، ما در هیچ بازی زبانی‌ای برهم‌کنشی با مابازای کلمه «خدا» نخواهیم داشت. بنابراین شرط تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی در مورد کلمه «خدا» تأمین نمی‌شود و بدین‌ترتیب، این کلمه به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق ندارد [Kenny, 2005: 40-41]. اگر «خدا» به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق نداشته باشد، آنگاه هرگونه استعمال کلمه «خدا» در هر بازی زبانی عبارت خواهد بود از «استعمال یک کلمه در بازی زبانی بیگانه»؛ بدین‌ترتیب هر استعمال کلمه «خدا» استعمالی استعاری خواهد بود و امکان فروکاست آن به گفتار حقیقی وجود نخواهد داشت.

با این توضیحات، می‌توان «برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر» را این‌طور جمع‌بندی کرد که در نظر آنتونی کنی، اولاً هرگونه سخن گفتن از خدا استعاری است و ثانیاً این استعاره‌ها قابل فروکاست به گفتار حقیقی درباره خدا نیستند.

حال می‌توان معناشناسی صفات حمل شده بر خدا را براساس برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر توضیح داد. جمله «خدا مهربان است» را در نظر بگیرید. طبق تحلیل کنی، محمول «مهربان» و مفهوم متناظر با آن به همان معنایی است که در ساحت بشری به کار می‌رود. اما «خدا» به بازی‌های زبانی معمول منتقل شده و پذیرای محمول واقع شده است. ولی آیا مهربانی بالحقیقه بر «خدا» حمل شده است؟ خیر. چرا که حمل بالحقیقه در بازی زبانی‌ای اتفاقی می‌افتد که موطن «خدا» است اما هیچ بازی زبانی‌ای که موطن خدا باشد وجود ندارد. (در اینجا می‌توان برای روشن‌تر شدن این برنهاد به تفاوت آن با رأی آلستون درباره زبان دینی استعاری اشاره کرد. آلستون [Alston, 1989; Alston, 2005] می‌پذیرد که ممکن است بسیاری از جملات زبان دینی استعاری باشند اما لازم است که در نهایت اظهاراتی (ولو حداقلی) درباره خدا داشته باشیم که حقیقی باشند. بنابراین، اختلافش با برنهاد کنی در آن است که اولاً همه جملات را استعاری نمی‌داند و ثانیاً استعاره‌های زبان دینی را قابل فروکاست به اظهارات حقیقی درباره خدا می‌داند.

تا به اینجا، صرفاً گزارشی همدلانه از برنهاد آنتونی کنی ارائه کرده‌ام و در مقام نقد آن نبوده‌ام. با این حال، می‌توان همین‌جا پرسش‌هایی از کنی مطرح کرد که برخی‌شان از این قرارند: مفهوم «بازی زبانی» در نظر ویتگنشتاین و خود کنی اساساً یعنی چه و چه حدود و ثغوری دارد؟ برهم‌کنش کاربران یک بازی زبانی با مابازای یک کلمه دقیقاً باید چگونه باشد تا مناط و معیار تعلق یک آن کلمه به آن بازی زبانی باشد؟ متعالی‌بودن خدا دقیقاً به چه معناست؟ آیا می‌توان به تبع کسانی مثل ویلیام آلستون، تجربه‌های دینی را نمونه‌ای از برهم‌کنش کاربر زبانی با مابازای کلمه «خدا» دانست؟

اما در ادامه این مقاله، این پرسش‌ها را کنار گذاشته و صرفاً بر نقدی که از جانب مایکل اسکات بر تر آنتونی کنی مطرح شده، متمرکز خواهیم شد.

مایکل اسکات و آنتونی کنی؛ نقد برنهاد

همان‌طور که گفته شد، نظریه کنی می‌تواند محمل نقدهای متعددی قرار گیرد؛ مثلاً از آنجا که از مفهوم «بازی زبانی» بهره گرفته احتمالاً بسیاری از نقدهایی که درباره کاربست این مفهوم در زبان دینی- به‌ویژه نقدهای ناظر به آرای ویتگنشتاین در باب زبان دینی- در اینجا نیز جریان خواهد داشت. همچنین می‌توان رأی او درباره بیان‌ناپذیری حقیقی خدا را موردپرسش قرار داد و اجزایی از آن را نقد کرد.

با این حال، در اینجا صرفاً به سراغ نقدهایی می‌رویم که از جانب مایکل اسکات بر او وارد شده است. مایکل اسکات [Scott, 2013] چندین نقد به برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر وارد می‌کند که مهم‌ترین آنها ابهام و تعریف‌ناشده‌ماندن مفهوم «بازی زبانی» در ادبیات موجز کنی است که در این مقاله آن را کنار می‌گذارم. اما فارغ از این، سه نقد دیگر هم از جانب اسکات به برنهاد کنی وارد شده که در ادامه این مقاله با آنها سروکار خواهیم داشت.

اسکات در نقد نخست معتقد است شرطی که کنی برای تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی در نظر گرفته غیرقابل دفاع است؛ زیرا اگر تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی مستلزم تجربه شی نامیده‌شده یا اثرگذاری بر آن می‌بود، ناگزیر هرگز میسر نمی‌شد که ذیل یک بازی زبانی از اعداد، اشیای انتزاعی، اشیای موجود در گذشته دور، اشیای موجود در فواصل دسترس‌ناپذیر، اشیای موجود در جهان‌های ممکن و امثال آن سخن بگوییم. اما درک متعارف ما حکم می‌کند که زبان ما حاوی سخنان حقیقی بسیاری درباره این امور است [Scott, 2013: 174]. پس می‌توان مفاد نقد کنی را این‌گونه صورت‌بندی کرد: اگر شرط کنی صحیح باشد، نمی‌توان درباره برخی امور سخن حقیقی گفت. اما درک متعارف ما سخن‌گفتن حقیقی درباره آنها را می‌پذیرد. پس شرط کنی مخدوش است.

اسکات در نقد دوم، معتقد است که حتی اگر این شرط را بپذیریم، می‌توانیم نوعی تجربه خدا یا تأثیر بر او را بپذیریم. در اینجا اسکات به دیدگاه‌های آلستون در باب تجربه دینی اشاره می‌کند [Alston, 1989]. اجمالاً آلستون تلاش می‌کند برپایه دیدگاه‌های غیرتوصیفی‌انگار (non-descriptivism) در فلسفه زبان و مشخصاً دیدگاه کرپیکی [Kripke, 1998]، محملی برای تبیین ارجاع به خدا پیدا کند. طبق نظر او، درست است که ما معمولاً خدا را (در همان متعالی بودنش) تجربه نمی‌کنیم اما کاربرد کلمه «خدا» در زبان ما براساس یک زنجیره علی به یک یا چند تجربه دینی می‌رسد. درواقع لحظه تجربه دینی چیزی شبیه همان «غسل تعمید اولیه» (baptism) در نظر کرپیکی است که طی آن، نامی برای شی‌ای برگزیده می‌شود و پس از آن، طی زنجیره علی به دیگر کاربران زبان می‌رسد. بدین‌ترتیب، همان‌گونه که کاربرد کلمه «ارسطو» در زبان ما طی یک زنجیره علی تاریخی به وضع این کلمه برای آن نوزاد متولد شده در یونان متصل می‌شود و بی‌آنکه مواجهه‌ای با آن نوزاد

داشته باشیم، می‌توانیم به آن ارجاع دهیم، در زبان دینی هم کاربرد کلمه «خدا» برای ما طی یک زنجیره علی تاریخی به افرادی که تجربه دینی داشته‌اند متصل می‌شود و ارجاع به خدا به این شکل تبیین می‌گردد. بدین ترتیب، طبق نظر آلستون، تجربه دینی مواجهه‌ای تجربی با مابازای «خدا»ست که ارتباط زبانی ما با آن را برقرار می‌کند. اکنون اسکات معتقد است که با تمسک به چنین نظریاتی می‌توان برهم‌کنش‌هایی که لازمه تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی بوده‌اند را برای کلمه «خدا» برقرار دانست. بنابراین، حتی اگر شرط کنی برای تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی را بپذیریم، باز هم می‌توانیم برهم‌کنش‌هایی با مابازای «خدا» داشته باشیم که در نتیجه آن، بازی زبانی دینی‌ای خواهیم داشت که «خدا» به آن تعلق دارد و کاربرد کلمه «خدا» در این بازی زبانی، استعمالی حقیقی خواهد بود [Scott, 2013: 174]. پس خلاصه نقد دوم اسکات این است که حتی اگر شرط کنی را بپذیریم، باز هم می‌توانیم نوعی برهم‌کنش بین کاربر یک بازی زبانی و مابازای کلمه «خدا» پیدا کنیم و در نتیجه، آن بازی زبانی را موطن کلمه «خدا» بدانیم.

نقد سوم اسکات از جنس نقدهای نقضی است. او جمله «خدا بخشی از تثلیث است» را مثال می‌زند. به زعم اسکات، موضوع و محمول در این جمله هر دو دینی هستند و به نظر نمی‌رسد که به دو بازی زبانی متفاوت تعلق داشته باشند. بنابراین، این جمله نباید استعاری باشد اما طبق رأی کنی، هر جمله‌ای درباره خدا استعاری است [Scott, 2013: 175].

اسکات در نتیجه نقدهای خود بر «برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر» معتقد است که این نظریه کفایت نظری ندارد و نمی‌تواند از پس این نقدها بربیاید. در ادامه هر یک از این نقدهای سه‌گانه را براساس منظومه نظری کنی بررسی خواهیم کرد.

بررسی نقدهای مایکل اسکات

همان‌طور که گفته شد، نظریه کنی بر پایه رویکرد خاص او به بیان‌ناپذیری استوار است. به زعم او، استدلال‌های له وجود خدا، خدا را در ساحتی کاملاً منفک از ساحت سایر موجودات جای می‌دهند. با اتکا به این نکته کنی، می‌توان نظام موجودات عالم را- در رویکرد کنی- یک نظام دو ساحتی دانست: ساحت اول طبقه‌ای است که همه موجودات به غیر از خدا در آن قرار دارند و ساحت دوم طبقه‌ای است که فقط خدا در آن جای گرفته است.

بر این اساس، می‌توانیم دو مفهوم غیریت عرضی (transverse otherness) و غیریت طولی (longitudinal otherness) را تعریف کنیم. غیریت عرضی در ساحت نخست و میان همه موجودات به غیر از خدا برقرار است. میز و صندلی و انسان و درخت و عدد ۳ و ... همه مواردی هستند که در این ساحت قرار گرفته‌اند و با یکدیگر غیریت عرضی دارند و همین غیریت باعث تعدد ممکنات می‌شود (هرچند می‌توان خود این ساحت را طبقه‌بندی کرد و مثلاً آن را به دو زیرساحت انتزاعی و انضمامی تقسیم کرد اما فعلاً این محل بحثمان نیست). اما غیریت طولی غیریتی است که میان خدا و ماسوای خدا برقرار است و با مفهوم «تعالی» (transcendence) پیوند خورده است. به نظر می‌رسد که می‌توان با تمسک به مفهوم «غیریت طولی» در هندسه نظری کنی تا حدی به نقدهای اول و دوم اسکات خدشه وارد کرد.

اسکات در نقد اول خود ملاک برهم‌کنش‌پذیری برای تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی را با اشاره به اموری مثل اشیای دسترس‌ناپذیر و اشیای مجرد مردود می‌شمارد. در بطن این استدلال نوعی هم‌سطح‌سازی میان برهم‌کنش (نا)پذیری خدا و برهم‌کنش (نا)پذیری اشیای دسترس‌ناپذیر و اشیای مجرد برقرار شده است: ما با اشیای دسترس‌ناپذیر و مجرد هم برهم‌کنش نداریم اما می‌توانیم بازی زبانی‌ای داشته باشیم که موطن

کلمه‌های مُشیر به آن اشیا باشد. از این حیث برهم‌کنش‌ناپذیری خدا هم مانع از تعلق کلمه «خدا» به یک بازی زبانی نخواهد بود.

اما توجه به تفاوت غیریت طولی و غیریت عرضی نشان می‌دهد که چنین هم‌سطح‌سازی‌ای- دست‌کم در هندسه نظری کنی- قابل مناقشه است. دوگانه غیریت طولی/غیریت عرضی تفاوت مرتبطی میان خدا (از یک‌سو) و اشیای دسترس‌ناپذیر و اشیای مجرد (از سوی دیگر) برقرار می‌کند. به بیان دیگر، درست است که اشیای دسترس‌ناپذیر و خدا هر دو برهم‌کنش‌ناپذیرند اما سنخ برهم‌کنش‌ناپذیری اینها تفاوت بسیاری با هم دارد.

حال می‌توان تصور کرد که کنی در پاسخ به چنین نقدی بگوید که برهم‌کنش با اموری که غیریت عرضی دارند دست‌کم *علی‌الاصول* قابل برقراری است و در این موارد می‌توان تعلق آن به یک بازی زبانی را میسر دانست اما آنچه مانع برهم‌کنش (ولو به‌صورت علی‌الاصول) می‌شود همانا غیریت طولی است که صرفاً در مورد خدا برقرار است.

در اینجا، این پرسش بر می‌آید که برهم‌کنش ما با اشیای دسترس‌ناپذیر یا مجرد چگونه است؟ هرچند بر عهده کنی است که نحوه تعاملی علی‌الاصول با امور دارای غیریت عرضی را توضیح دهد اما دست‌کم می‌توان گزینه‌هایی را در نظر داشت: تحلیل و تفسیر این امور از طریق فروکاست آنها به سایر امور تجربه‌پذیر چیزی است که در ساحت امور دارای غیریت عرضی قابل تصور است. اما این نوع راه‌حل‌ها در مورد خدا دست‌کم به‌راحتی در مورد خدا قابل تصور نیست؛ زیرا در منظر کسی که به لحاظ پدیدارشناختی خدا را پذیرفته و او را در ساحتی متعالی نشانده است، راه‌حل‌های فروکاست‌گرایانه‌ای که خدا را به اموری تجربه‌پذیر فرو می‌کاهد و باعث انحلال شی خدا می‌شود، پذیرفتنی نیست. و دست‌کم در اینجا می‌دانیم که موضع آنتونی کنی همان موضع پدیدارشناختی‌ای است که خدا را پذیرفته و او را در ساحتی متعالی نشانده است. با این اوصاف، می‌توان گفت که تفاوت میان غیریت طولی و غیریت عرضی، تفاوتی مرتبط در این بحث است و مانع از آن هم‌سطح‌سازی‌ای می‌شود که در نقد اسکات به کنی جریان داشته است.

نقد دوم اسکات حول امکان برهم‌کنش با خدا می‌گردد. چنین نقدی مستلزم پذیرش نظریه‌ای مثل نظریه آلستون است اما به نظر می‌رسد که رویکرد کنی درباره بیان‌ناپذیری (و غیریت طولی خدا) می‌تواند مخدوش کند این ادعا را که تجربه دینی از جنس برهم‌کنش با مابازای کلمه «خدا» است. کنی ذیل نقد رأی داوکینز نکته‌ای را مطرح می‌کند که تا حد زیادی به آنچه ما غیریت طولی نامیده‌ایم مرتبط است:

یک خدا باور سنتی یحتمل بگوید که این بند [بندی از استدلال داوکینز] از دو نظر دچار سوءفهم نسبت به مفهوم خدا شده است. اول از همه، خدا همان قدر از دنباله‌های مرکب‌بودگی/بساطت خارج است که از دنباله‌های محرک/متحرک خارج است. او یک امر مرکب مثل پروتئین‌ها نیست؛ ایضاً یک امر بسیط مثل ذرات بنیادی نیست. او نه ترکیب اشیای مادی را دارد و نه بساطت آنها را. دوم آنکه جزیی از دنباله‌های ممکن زمان‌مند که هر یک به تبیینی براساس وضع سابق عالم نیاز دارند، نیست. او که نامتغیر و جاودان است، خارج از دنباله‌های زمانی است [Kenny, 2005: 29].

به نظر می‌رسد که اگر هم‌رأی با کنی خدا را چنین «متعالی» (و دارای «غیریت طولی») بیان‌گاریم، ظاهراً نمی‌توانیم تجربه دینی را تجربه مابازای «خدا» بدانیم. در واقع هرگونه تجربه ولو تجربه دینی در نهایت تلاشی برای اخذ خدا در همان مفاهیم ترکیب و بساطت و سایر مفاهیم رایج در ممکنات است. در صورتی که بیان‌ناپذیری و غیریت طولی خدا چنان است که به هیچ مفهوم‌پردازی‌ای تن نمی‌دهد و به هیچ تجربه‌ای در نمی‌آید.

اما نقد سوم اسکات به جملاتی از جنس «خدا بخشی از تثلیث است» اشاره می‌کند. گمان می‌کنم اسکات اینجا در ملاک و معیار تشخیص بازی زبانی موطن و بیگانه دچار خطا شده است. او گمان می‌کند که وجه استعاری بودن خدا در جمله «خدا مهربان است» از آنجا نشأت گرفته که بین «خدا» و «... مهربان است» تفاوتی از حیث بازی زبانی احساس می‌کنیم و چون در جمله «خدا بخشی از تثلیث است» موضوع و محمول هر دو دینی هستند، پس این جملات در یک بازی زبانی اظهار می‌شوند و به همین خاطر، استعاری بودن استعمال «خدا» منتفی است. اما همان طور که پیش‌تر در تبیین عبارت «خدا مهربان است» گفته شد، وجه استعاری بودن استعمال «خدا» در اینجا نه تفاوت بازی زبان موطن‌اش با بازی زبانی موطن محمول، بل این است که «خدا» کلمه‌ای وارد شده به بازی زبانی بیگانه است. بدین ترتیب، فرقی نمی‌کند که بازی زبانی موطن محمول چیست. به عبارت دیگر، چه بسا خود محمول هم کلمه‌ای برگرفته شده از یک بازی زبانی دیگر باشد و هیچ ربط و نسبی به بازی زبانی موطن موضوع نداشته باشد. با این اوصاف، صرف اینکه موضوع و محمول هر دو عباراتی دینی هستند، خدشه‌ای به رأی آنتونی کنی مبنی بر استعاری بودن استعمال «خدا» وارد نخواهد کرد.

همین‌جا ممکن است اسکات (یا یکی از طرفداران رأی او) ادعا کند که اگر محمول در تعیین بازی زبانی دخیل نباشد، پس چه چیزی باقی می‌ماند که ادعا کنیم با کلمه «خدا» بیگانه است؟ ملاک اینکه کنی معتقد می‌شود که استعمال «خدا» در اینجا از جنس استعمال در بازی زبانی بیگانه است، چیست؟ گمان می‌کنم که در اینجا هم می‌توان هم‌نوا با روح استدلال کنی، برای این سوال هم پاسخی مهیا کرد: بازی‌های زبانی تمایزاتی با هم دارند که گاهی براساس موضوعات و محمولات تشخیص داده می‌شوند. اما همه آنها از این حیث با هم مشترک‌اند که بر ساختار موضوع-محمولی استوار شده‌اند. یکی از تبیین‌های ممکن برای توضیح بیگانه بودن کلمه «خدا» با همه بازی‌های زبانی می‌تواند این باشد که تعالی و غیریت طولی خدا چنان است که کلمه «خدا» در هیچ ساختار موضوع-محمولی نمی‌گنجد و همین که در این ساختار بیاید، فارغ از اینکه محمول آن چه باشد، ناگزیر در بازی زبانی بیگانه قرار گرفته است. این رأی چندان بی‌وجه نیست. ژان لوک ماریون [Marion, 1991: 76] و ژاک دریدا [Scott, 2013: 186] هم‌دل با الاهیات تنزیهی دیونیسیوس معتقدند که تعالی مفهومی خدا چنان است که در ساختار موضوع-محمولی نمی‌گنجد و اگر «خدا» در جملاتی با این ساختار ظاهر شود، به تعابیر غیرمحمولی مثل ستایش (در رأی ماریون) و نیایش (در رأی دریدا) تعبیر خواهند شد. با این حساب، می‌توان گفت همه بازی‌های زبانی برای کلمه «خدا» بیگانه‌اند چون مابازای این کلمه (علی‌الادعا) در هیچ ساختار موضوع-محمولی جا نمی‌گیرد.

بدین ترتیب، خلاصه پاسخ به نقد سوم از این قرار است که «خدا» به لحاظ تعالی مفهومی چنان است که در هیچ جمله‌ای در هیچ بازی زبانی-فارغ از اینکه محمولش دینی باشد یا غیردینی- به شکل حقیقی به کار نمی‌رود و شاید (بنا به گمانه ما) وجه‌اش این باشد که خدا به هیچ ساختار موضوع-محمولی تن نمی‌دهد.

خوب است که همین‌جا کمی درنگ کنیم و کلیت آنچه گفته شده را به صورت خلاصه بیان کنیم: گفته شد که طبق برنهاد استعاره فروکاست‌ناپذیر آنتونی کنی، کلمه «خدا» به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق ندارد و وجه این عدم تعلق هم این است که هیچ برهم‌کنشی میان کاربران بازی‌های زبانی و مابازای کلمه «خدا» قابل تصور نیست. در مقابل، اسکات نقدهایی بر این دیدگاه وارد کرد. نقد نخست بر پایه هم‌سطح کردن برهم‌کنش‌ناپذیری خدا با برهم‌کنش‌ناپذیری اشیای دسترس‌ناپذیر و مجرد بود که با ارایه مفهوم غیریت طولی، تا حدی این نقد مخدوش شد. نقد دوم بر پایه امکان برهم‌کنش با خدا در تجربه دینی بود که مجدداً با استفاده از مفهوم غیریت طولی که همانا تعالی و تجربه‌ناپذیری خداست، به این نقد پاسخ داده شد. دست آخر، مایکل اسکات با اشاره به

جملاتی که موضوع و محمول دینی دارند، معتقد شد که استعمال «خدا» در چنین جملاتی استعاری نیست. اما با تدقیق ملاک و مناط تعلق یک کلمه به یک بازی زبانی پاسخی برای این نقد فراهم شد.

تأمل مختصری بر رأی کنی

همان طور که پیش‌تر گفته شد، تعریف کنی از استعاره از این قرار است [Kenny, 2005: 17]:

"استعاره عبارت است از اخذ یک کلمه از یک بازی زبانی و استعمال آن در یک بازی زبانی دیگر."

بدین‌ترتیب، این تعریف اقتضا دارد که کلمه دست‌کم یک بازی زبانی موطن داشته باشد که از آن اخذ شده و به یک بازی زبانی بیگانه منتقل شود. اما وقتی کنی این تعریف را در مورد استعمال کلمه «خدا» به کار می‌برد، معتقد است که همه استعمالات این کلمه استعاری‌اند؛ بدین‌ترتیب هیچ بازی زبانی موطنی برای این کلمه وجود ندارد. در این صورت، به نظر می‌رسد که بین رویکرد کنی در قبال کلمه «خدا» و اقتضای تعریف استعاره تعارضی در کار است: تعریف دست‌کم یک بازی زبانی موطن می‌طلبد اما رویکرد کنی هیچ موطنی برای کلمه «خدا» در نظر نمی‌گیرد.

شاید در نگاه نخست، استنباط چنان مقتضایی از تعریف استعاره سخت‌گیرانه به نظر آید اما در واقع، این استنباط ما را به یک پرسش کلیدی درباره زبان می‌رساند: چگونه ممکن است کلمه‌ای نامهمل در زبان داشته باشیم که به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق نداشته باشد؟ وجه مساله‌خیز این پرسش آنجاست که به نظر می‌رسد بازی‌های زبانی- دست‌کم طبق خوانش متعارف از این مفهوم- حد استعلایی فعالیت‌های زبانی ما هستند و نمی‌توان امری زبانی جست که به هیچ یک از بازی‌های زبانی تعلق نداشته باشد. درواقع فعالیت زبانی در دل بازی‌های زبانی اتفاق می‌افتند و علی‌الظاهر هیچ نقطه‌ای در زبان نیست که خارج از بازی‌های زبانی باشد. کنی خود در فصل مفصلی از کتابش درباره ویتگنشتاین به مفهوم «بازی زبانی» می‌پردازد و می‌گوید:

چرا فیلسوف به مطالعه بازی‌های زبانی علاقه دارد؟ به خاطر ایضاح معنا و تمییز میان معنادار و بی‌معنا. ویتگنشتاین در پایان رساله گفته بود که شیوه صحیح فلسفه عبارت است از اینکه به متعاطی مابعدالطبیعه نشان داده شود که نتوانسته به برخی نشانه‌های گزاره‌هایش معنا بدهد (۶/۵۳). اما نگفت که چگونه باید این کار را کرد: حالا این کار باید اینطور انجام شود که به او نشان داده شود که کلمه‌ای را خارج از بازی زبانی موطنش به کار می‌برد. حتی ساده‌ترین نشانه‌ها، مثل یک نام، فقط درون یک بازی زبانی نام است؛ معنای یک نشانه دقیقاً نقش آن در چنین بازی‌ای است [Kenny, 2006: 130].

با این توصیفات، آیا نباید گفت که عدم تعلق کلمه «خدا» به هیچ بازی زبانی‌ای آن را بی‌معنا (non-sense) می‌کند؟ عبارت یاد شده مقتضی است که به اصطلاح شبه مساله‌های مابعدالطبیعه زمانی ایجاد می‌شوند که واژه‌ای که به یک بازی زبانی تعلق دارد در بازی زبانی دیگری به کار برده شود و همین ما را به مشکلاتی در معنا می‌رساند. اما در اینجا سخن از کلمه‌ای است که نه تنها در بازی‌های زبانی دیگر به کار برده می‌شود، بلکه اساساً هیچ موطنی ندارد. در اینجا مشخص نیست که چگونه می‌توان کلمه‌ای داشت که به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق نداشته باشد. اگر این ابهام و خدشه به‌جا باشد، ناگزیر بر عهده کنی است که امکان وجود چنین کلماتی را تبیین کند؛ و تا دست‌یافتن به چنین تبیینی می‌توان رویکرد او در قبال کلمه «خدا» را مناقشه‌انگیز دانست. البته ناگفته پیداست که اگر در مقام حل تعارض یاد شده (و با انتخابی علیه دیدگاه کنی) مقتضای تعریف کنی

را بپذیریم و قبول کنیم که «خدا» دست‌کم به یک بازی زبانی تعلق دارد، ناگزیر باید بپذیریم که دست‌کم یک جمله درباره «خدا»- جمله‌ای در آن بازی زبانی- هست که حقیقی است و این نافی ادعای کنی به‌نظر می‌آید.

نتیجه‌گیری

کنی براساس دیدگاهش درباره بیان‌ناپذیری خدا - یا آن چیزی که ما غیریتِ طولی خدا نامیدیم - تعبیری از زبان دینی ارایه کرد که طی آن، هر سخنی درباره خدا به شکل فروکاست‌ناپذیری استعاری است. به نظر می‌رسد که براساس هندسه نظری کنی می‌توان به برخی از نقدهای وارد بر این برنهاد پاسخ داد. به‌عنوان مثال، دست‌کم دو نقد اول اسکات تفاوت میان غیریتِ طولی و غیریتِ عرضی که در برنهاد کنی نهفته است را چندان پررنگ نگرفته بودند. اما در این مقاله نشان داده شد که می‌توان نقد سوم اسکات را بر کمی تفصیلِ نظریِ دیدگاه کنی (طرح مسایل مربوط به ساختار موضوع- محمولی) پاسخ داد. با این حال، به نظر می‌رسد که همچنان این پرسش اساسی پیش روی کنی است که اگر بازی‌های زبانی حد استعلایی فعالیت‌های زبانی ما هستند، چگونه می‌توان کلمه‌ای را تصور کرد که به هیچ بازی زبانی‌ای تعلق ندارد. این سوال ما را به تردید درباره «فروکاست‌ناپذیری» جملات ناظر به خدا می‌رساند؛ چه اینکه اگر «خدا» دست‌کم به یک بازی زبانی تعلق داشته باشد، ناگزیر محمولاتی که در آن بازی زبانی بر خدا حمل می‌شوند، حقیقی خواهند بود و بدین‌ترتیب، دست‌کم یک جمله حقیقی درباره خدا خواهیم داشت حال آنکه ادعای کنی نافی این است.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: حامد قدیری کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪).

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Alston WP (1989). Divine nature and human language: Essays in philosophical theology. New York: Cornell University Press.
- Alston WP (2005). Religious language. In Wainwright WJ editor. The Oxford handbook of philosophy of religion. Oxford: Oxford University Press. pp. 220-244.
- Kenny A (2006). Wittgenstein. Oxford: Blackwell.
- Kenny A (2005). The unknown God. Agnostic essays. London: Continuum.
- Kripke SA (1993). Naming and necessity. Oxford: Blackwell Publishers.
- Marion JL (1991). God without Being. Chicago: Chicago University Press.
- Scott M (2013). Religious language. London: Palgrave Macmillan.